

داریوش همایون

آینه ای در برابر خویش ، آینه ای در برابر دیگران

چاپ شده در "تلاش" ، شماره ۱۸ ، مارچ ۲۰۰۴

نیلوفر بیضایی

نوشتن در مورد داریوش همایون ، سیاستمداری که نزدیک به هفتاد و پنج سال سن دارد و به مقتضای سالیان دراز حیات خویش، تجربه ی زندگی در دوره های گوناگون تاریخ معاصر ایران را پشت سر گذاشته است ، برای من از چند نظر دشوار است. اول اینکه ایشان یک سیاستمدار است و من نیستم. دوم اینکه ایشان به یک نظام موروثی هر چند مشروط دلبسته اند و من نیستم. سوم اینکه ایشان در زمان حکومت پهلوی در مدتی هر چند کوتاه (یکسال) در مقام وزارت اطلاعات و جهانگردی (که البته بسیاری به سهو یا به عمد آن را با "وزارت اطلاعات" از نوع ساواک و ساواما اشتباه می گیرند) ، وظیفه ی ارائه ی چهره ای دمکراتیک از حکومت پهلوی در انظار جهانی را بر عهده گرفتند که می دانیم و می دانند که این چهره علیرغم اعلام "فضای باز سیاسی" برای خروج نظام پهلوی از بن بست سیاسی ، چندان واقعی نبوده است.

با اینهمه بر این باورم که داریوش همایون بعنوان یک شخصیت سیاسی و فرهنگی تاریخ معاصر ایران ، دارای ویژگیهای دیدگاهی، نوشتاری و شخصیتی است که نمی توان به سادگی از آن گذشت یا نسبت بدان بی اعتنا ماند. یکی از این ویژگیها به شخصیت سیاسی وی بازمیگردد و به شهامت وی در نقد گذشته و حال ، نقد خویش و دیگران و بیان صریح و شفاف نقطه نظرات و دیدگاههایش که در کمتر شخصیت سیاسی از راست گرفته تا چپ می توان سراغ گرفت. استقلال رای و نظر و فاصله گرفتن از دغدغه ی از دست دادن همراهان یا هراس از تنها ماندن، بخصوص در مورد یک سیاستمدار ایرانی، امری رایج نیست.

انتشار کتاب "دیروز و فردا" (۸۱-۱۹۸۰) ، یعنی دو سال پس از انقلاب و در تبعید ، اولین و پایه ای ترین نشانه ی تلاش وی در تحلیل وضعیت امروزی جامعه ی ایران با نگاهی منقدانه به گذشته ای که خود وی جزئی از آن بوده است و با امید راهگشایی بسوی آینده محسوب می شود. نقد وی به کاستیهای نظام پیشین و تحلیل وی از ترکیب و چگونگی نیروهای سیاسی و اجتماعی آن دوره ، از تحلیلهای سیاه و سفید بسیاری از مخالفین نظام پادشاهی ، منطقی تر و اصولی تر بنظر می رسد. همایون در مورد ایندوره ، یعنی دوران بازنگری اینچنین می نویسد:

"... در فرصتی که بر این جامعه تحمیل کرده بودند می شد پایه های استوار جنبشی را گذاشت که به دردشناسی جامعه پردازد؛ مسائل بنیادی را که نمی گذاشت این مردم از تیرگی وابتدال و بیدانسی و جمود سده های دراز بدرآیند بازکنند؛ آینده ای را که شایسته ملتی با جایگاه تاریخی، استراتژیک، فرهنگی، و اقتصادی ایران است بشناسد و رو به آن بتازد. زمان، زمان سیاست ورزی و رقابت برسر قدرت نمی بود - هنوز هم نیست - می بایست از ریشه دست به کار شد. در پیرامون، تقریباً همه یا درگیر گذشته بودند یا در سودای خام تجدید آن. می بایست از تقریباً همه، فاصله گرفته می شد؛ می بایست جرئت متفاوت بودن و تنها ماندن یافت.

تنها ماندن در آن خرده جهان دلگیر و سترون لازم بود ولی آسان نبود و درگیری همه سویه می طلبید - با موافق و مخالف، با خودی و غیر خودی، و با جمهوری اسلامی که نشسته بود و شاخ و درخت را از بن می برید. هر که می خواست می توانست ببیند که دشمن در بیرون فنجان است. آن درخت بود که اهمیت داشت، نه خرده حسابهای شخصی و سیاسی و تاریخی گروههایی که خرده حسابها را علت وجودی خود گردانیده بودند. در این تعبیر، موافق و مخالف معنی نمی داد. اگر می بایست از آن فنجان بیرون آمد و به درخت اندیشید، موافقان گاه همان اندازه گمراهی نشان می دادند که مخالفان، و مخالفان همان اندازه به بیرون آمدن از "گتو" ها شان نیار داشتند که موافقان. می بایست با همه روبرو شد و آینه زشت نما را در برابر همه چهره ها، پیش از همه چهره خود، گرفت. چنین نگرشی به تبعیدیان از هر رنگ، دشمنی را از میانه حذف می کرد. اگر مخالفی بود، حتی اگر رفتار دشمنانه می کرد، اساساً از همان

مقوله می بود. او نیز بایست سرانجام بر بهبود گی موقعیت خویش آگاه می شد و به نیروهای آینده ساز، نه گذشته نگر می پیوست. ولی حتی با چنین دید بلند گشاده ای باز کسانی را می بایست در بیرون گذاشت. اینان « زمینهای شوره ای بودند که سعی و عمل در آنها ضایع می گردید.»

همایون با بازنگری خویش در تاریخ معاصر ایران و انگشت گذاشتن بر گره ها از یکسو و رسیدن به ضرورت ایجاد یک گفتمان دمکراتیک میان نیروهای سیاسی با گرایشهای فکری گوناگون از سوی دیگر، به ایجاد فضای گفتمان مدرن که البته همچنان راهی دراز در پیش دارد، یاری رساند.

اینکه داریوش همایون از سوی بسیاری از سلطنت طلبان یا بقولی شاه الهی ها مورد هتاکی قرار می گیرد و آماج فحاشی و کینه ورزیهای این دسته قرار دارد، بهیچوجه تصادفی نیست. همایون به آنها شبیه نیست و همانند آنان نمی اندیشد. همانند آنان حکومت پهلوی را حکومتی سراسر بی عیب و نقص ارزیابی نمی کند، بلکه آن را به شیوه ای اصولی و با تعمق در تک تک سیاستهای پیش گرفته شده ی آن دوران به نقد می کشد. وی همانند آنها خواهان بازگشت حکومت پهلوی بدان گونه که پیش از انقلاب بوده و با همان خصایل استبدادی و اتوریتر نیز نیست. همایون فرهنگ چاپلوسی و "بله قربان گویی" را بر نمی تابد و آن را یکی از عوامل ایجاد و تحکیم استبداد و شاه مستبد می داند. او می داند که تنها در نقد بیرحمانه ی گذشته و باز اندیشی است که راه برای رسیدن ایرانیان به دمکراسی هموار می شود. این بازنگری و نقد بیرحمانه در تمامی جریانهای فکری می بایست رخ می داد و بدهد تا از درون آن بتوان راه را برای تحقق آرزوی دیرینه ی ایرانیان یعنی دمکراسی هموار کرد. بسیاری از بانیان جریانهای فکری چپ و راست، همچنان ترجیح می دهند که با انداختن تمامی تقصیرها بر گردن "دیگران" سهم خود را در آنچه بوده و نامطبوع بوده است، انکار کنند. یعنی راه سهل تر را برگزیدند و وجدان خویش آسوده. البته مسلم است که در نقد گذشته، نقد قدرت سیاسی بدلیل برخوردار بودن از تمامی امکانات برای تعیین شرایط اجتماعی و سیاسی، از الویت ویژه ای برخوردار است، اما این بهیچوجه بدان معنا نیست که آن نیروهایی که بنا بود یا بناست "آلترناتیو" قدرت سیاسی باشند، عملکردها و افکار خود را بی عیب و نقص بینگارند و از پذیرفتن مسئولیت شانه خالی کنند.

پس حضور همایون در عرصه ی سیاسی از دو نظر قابل ملاحظه است، یکی در تلاشی که وی در جهت دمکراتیزه کردن گفتمان دمکراتیک میان هواداران پادشاهی انجام می دهد (که به منزوی شدن گرایشهای استبدادگرایانه در میان این جریان یاری می رساند)، دیگری و مهمتر از آن یاری رساندن به ایجاد یک فضای سالم و دمکراتیک میان جریانهای گوناگون فکری که خود را هواداران برقراری دمکراسی در ایران می خوانند. به باور من، همایون بدلیل اینکه پیش از آنکه یک عنصر سیاسی باشد، یک روشنفکر سیاسی است و از دانش گسترده ای، چه در عرصه ی سیاسی و چه در عرصه ی تاریخی برخوردار است، توانسته است در تغییر گفتمان سیاسی این سالها تاثیر مثبتی بر کل جریان روشنفکری بگذارد. تاثیری که حتی مخالفین سیاسی وی را نیز شامل می شود.

همانطور که پیش از این نیز اشاره کردم، همایون با اینکه هوادار نظام پادشاهی مشروطه است، خواهان بازگشت به گذشته یا بعبارت دیگر در حسرت گذشته ی "پرشکوه" (بروایت بسیاری از سلطنت طلبان) نیست، بلکه با ارائه ی تحلیلهای دیدگاههای خود بر ضرورت برقراری دمکراسی پارلمانی و لیبرال تاکید می ورزد و از آن یک شعار نساخته است، بلکه در مطالب و تحلیلهای خود آن را باز کرده، از همه سو بدان نگرسته و با اجتناب از کلی گویی، معانی و مفاهیم و پیش شرطهای ایجاد دمکراسی را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. او از بسیاری از همسن و سالهای خود که تنها به خاطره گویی بسنده کرده اند و طبعا خود قهرمان ماجراها بوده اند تبعیت نکرده است، بلکه وقایع را در ارتباط منطقی خود با یکدیگر و به قصد بررسی "چرایی" آنها بازگو می کند.

یکی از ویژگیهای مطالب و تحلیلهای سیاسی همایون در منحصر به فرد بودن ادبیات نوشتاری آن است که با ادبیات تکراری و کلیشه ای بسیاری از روشنفکران سیاسی که بیشتر به زبان ترجمه ای می ماند ، فاصله ی بسیار دارد و در ادبیات سیاسی معاصر حتما جزو نمونه های برجسته خواهد ماند. ادبیات سیاسی همایون نشان از تسلط او بر ادبیات فارسی و توجه وی به زیبایی شناسی زبان و دقت او در رعایت همخوانی فرم و محتوا دارد. دقت در انتخاب واژه ها و پرهیز از شلختگی در جمله پردازی ، نشان از دقت ذهنی و زبانی نویسنده دارد.

ویژگی دیگر و بس مهمتر نوشتارهای همایون ، پرهیز از ارائه ی تحلیلهای قالبی است . پرهیز از "سیاه" و "سفید" دیدن و پرهیز از کلی گویی و مبهم گویی. با توجه به اینکه من نوشته های اهل سیاست را مجدانه دنبال می کنم، کمتر نمونه ای در میان شخصیتهای سیاسی معاصر یافته ام که بدور از ملاحظات و حسابگریهای رایج، به کنه مطلب بپردازد. نمونه های درخشان این شفافیت سیاسی را می توان بوضوح در مباحثی یافت که پرداختن بدانها و موکول نکردن آنها به آینده ی نامعلوم ، امروز بیش از هر زمان دیگر به کار می آید. از آن جمله اند: تشریح "چرایی" و محتوایی ضرورت جدایی دین از دولت ، تعریف "منافع ملی" ، نقد تحلیلهای مبهم برخی از "اندیشمندان" چون "دمکراسی بومی" ، "دمکراسی دینی" ، ارائه ی تعریف مشخص از جایگاه "روشنفکری دینی" (اسلامی) و تفاوت آن با روشنفکر مسلمان (دو واژه ی "اسلامی" و "مسلمان")، تاکید بر جایگاه "حقوق بشر" در مبارزه برای دمکراسی .

در روزگاری که قریب به اتفاق نیروهای سیاسی صحبت از دمکراسی و سکولاریسم می کنند و توافق های بیانیه ای و اکتفا به نام بردن تیتروار رؤس دمکراسی خواهی ، رایج شده است ، جای کسانی که این رؤس تیتروار را از زوایای گوناگون باز کنند و مودر بررسی قرار دهند و از کلی گویی و تعریف جزییات سازنده ی کل از دیدگاه خود بپردازند، بسیار خالی است. این بدین معنا نیست که چنین کسانی وجود ندارند، بلکه تعدادشان نسبت به آن انبوه کسانی که خود را پرچمداران دمکراسی می دانند، اما در رفتار سیاسی خلاف ادعای خویش عمل می کنند، اندک است. نمونه ی بارز این تناقض را نهایتا در تحلیلهای سیاسی روز این سروران می توان دید که به جای ارائه دادن درک خود از مقولات، بیشتر به نفی نظرات مخالف و نه نقد آنها ، بسنده می کنند. پرداختن به این مقوله را باید به مطلبی جداگانه موکول کنم ، اما نمونه وار می توانم به چند مورد اشاره کنم. در نوشته های این (اکثرا آقایان) که خود را "اصلاح طلب سکولار" می نامند ، تمامی آنها که خواهان برکناری حکومت اسلامی هستند ، متعلق به نیروهای "رادیکال" (مجاهدین ...) هستند، هر کس که معتقد است این نظام اصلاح پذیر نیست خواهان "انقلاب" آنهم از نوع استالینی آن است و خلاصه هر کس نظر دیگری دارد و مماشات با حکومت اسلامی را رد می کند، تنها در قالبی غیر دمکراتیک و نامحبوب می گنجد. این دوستان در نظر نمی گیرند که این شیوه ی برخورد ، نوع دیگری از حذف مخالفین است و نه تنها گفتمان را دمکراتیک نمی کند ، بلکه دمکراسی خواهی آنان را بیش از پیش زیر سوال می برد. آیا برای اثبات صحت ادعایشان مبنی بر قابل اصلاح بودن این نظام راههای سالمتری نمی توانستند برگزینند. کسانی که "دمکرات" بودن خود را تنها در قالب ادعای "غیر دمکرات" بودن دیگران قابل اثبات می بینند، یا از ضعف بینشی شدید رنج می برند، یا منطق قوی و مستدل برای اثبات صحت نظرات خویش ندارند یا در نهایت فرصت طلبی از چیزی دفاع می کنند که قابل دفاع نیست .

من چنین برخوردهای قالبی را در نوشته های همایون کمتر یافته ام . او نقد می کند ، اما با قدرت استدلال و با رعایت قواعد بازی و آنچنان که شایسته ی نیروهای دمکرات است، نقد را در حین برسمیت شناختن مخالف فکری و به قصد ایجاد گفتمان انجام می دهد و نه از طریق نفی حق حضور دیگری یا دیگران .

با وجود اینکه نظرات همایون را در مورد خاتمی و در آغاز دوران دو خرداد ، بسیار شتابزده و غلو شده ارزیابی می کنم ، اما تصحیح سریع این شتابزدگی را قابل توجه می دانم. یکی از این نشانه ها را که در سیاسیون "جمهوریخواه" که لا اقل از نظر طرح نظام سیاسی ، خود را بدانها

نزدیکتر می بینم ، با کمتر کسی برخورد کرده ام ، تحلیل و برخورد روشن ، معقول و بی تعارف او از مقوله ی “ روشنفکری دینی ” است.

“... در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه ای بیش از صد سال است، از نیمه های سده نوزدهم، بخش عمده انرژی انتالکتوئل صرف آن شده است که از اسلام، تجدد و دمکراسی و حقوق بشر بدرآورند. در متن های مذهبی و تاریخ اسلام همه گونه دخل و تصرف گزینشی، و بسته به میل خود، کرده اند تا آن تعبیر مناسب که اسلام را با بازرائی (رنسانس) و روشنرئی یا روشنگری، همونوا بلکه همانند جلوه دهد به کرسی بنشانند. در ایران گروهی از هواداران این نظر که روشنفکران اسلامی نامیده می شوند اکنون بخشی از حکومت را در دست دارد و گرایش عمده مخالف را در داخل تشکیل می دهد. (در بحث از ایران دیگر از هیچ تناقضی در شگفت نمی باید شد) و با دشواریهای هر روزه آشتی دادن گفتگوی تمدنها و فتوای کشتن سلمان رشدی، دست و پنجه نرم می کند.

... آنچه برای اسلامگرایان می ماند میانه روشن شدن است و کندوکاو در تاریخ و ادبیات مذهبی برای توجیه تعبیرمفاهات و دمکراتیک تری از اسلام . آنها می توانند به بخش مکی قرآن ، به موارد رواداری و ارفاق و مصالحه در سنت ، و به دوره هائی از تاریخ کشورها و امپراتوریهای اسلامی استناد کنند و ضرورت پیش آمدن با زمان را چاشنی استدلال های خود سازند . این رهیافت اگر بتواند نیروی سیاسی لازم را بسیج کند برای بیرون آوردن اسلامگرایان ، بویژه گروه حاکم ایران ، از بن بست خودساخته شان ، سودمند است و در پیکار قدرتی که در ایران درگرفته است این گرایش که بر آن روشنفکری اسلامی نام نهاده اند همگام کوتاه مدت هر نیروی مخالفی است که راه خشونت را نمی پیماید.

... ولی به عنوان راه حلی برای برطرف کردن واپس ماندگی صدها ساله جامعه های اسلامی که خود این روشنفکران بر رکود و انحطاط آنها آگاهند طرح بومیگرائی یا روشنفکری اسلامی همان بن بستی را در برابر دارد که ناکجا آباد متعصبان دواآتشه یا آتش نهادان . اگر نوگری یا تجدد نیز ریشه هایش را در آموزه doctrine های مذهبی می جوید خود را از اصل نفی کرده است . اسلام مانند هر دین دیگری بر پاره ای اصول همیشگی و تغییر ناپذیر نهاده شده است و بر خلاف دینهای بزرگ ، سرگذشت آن را به دقت نوشته اند - بهتر از همه تاریخ شگرف طبری . منابع مورد اتفاق سنی و شیعه در شرایع اسلامی ، قرآن و سنت یا گفتار و کردار پیامبر اسلام است که جزئیاتش در تاریخ به روشنی آمده است . اختلافات مسلمانان نیز که از همان دوسه دهه نخست در آنها شکاف انداخت از همین تعبیرات متفاوت از حقایق مطلق برخاست . یک دین جهانی که هزار و دوهزار سال و بیشتر دوام می آورد بر تعبیر های گوناگون و متضاد گشاده است . هیچ تعبیری نمی تواند و نتوانسته است در هیچ نظام اعتقادی مطلق دعوی برتری کند . همه را به یکسان می توان بکار برد و برده اند . برتری تعبیرهای گوناگون بستگی به قدرتی داشته است که توانسته اند در زمانهای معین پشت خودگرد آورند

... روشنفکران اسلامی ممکن است بگویند که به یاری عقل که منبع دیگر شریعت است ، می توان از میان احکام ناسخ و منسوخ و رویدادها یا سخنانی که همه حجت اند ولی به دلیل اوضاع و احوال متفاوت در نقطه مقابل هم قرار دارند بهترین تعبیرها را بیرون کشید . ولی گرفتاری اصلی در مفهوم عقل بوده است . عقل و علم در دین همان معنی را نمی دهد که برای یونانیان داشت و اروپائیان آن را در دوران باز زائی بازیافتند . عقل اسلامی ، همان عقل خود مختار شکافنده و ویران کننده و سازنده نیست . عقل و علم در اسلام منشاء ایمانی و در نتیجه الهی دارد . روشنفکر اسلامی که صرفا سیاست نورد و در پی یک راه حل علمی برای مساله ای باشد که علم بر نمی دارد ، دیر یا زود به همانجا خواهد رسید که اندیشه ویران مسیحی بسیار پیش از او رسیدند : جدا کردن قلمرو عقل از ایمان ، و رهاندن دین از گرفتاریهای امور پیوسته دگرگون شونده، بویژه سیاست و حکومت که هیچ چیز را پاکیزه نمی گذارد.

... روشنفکر مسلمان کسی است که پیوندهای فرهنگی یا عاطفی، و بهرحال غیردکترینر، با اسلام دارد و آن را در حوزه خصوصی خودش محدود می کند - چنانکه در میان بسیاری از شخصیتهای سیاسی و فرهنگی جهان غرب می بینیم. اما روشنفکر اسلامی می خواهد از اسلام، دمکراسی لیبرال و جامعه مدنی استخراج کند. او تداخل دین را در اندیشه و عمل سیاسی نفی نمی کند و تنها می کوشد تعبیر متفاوتی از آن را جایگزین سازد - کاری که بنیادگرایان نیز به همان آسانی و با نتایج متضاد می کنند. از نظر اصولی، و دید غیرمذهبی، تفاوتی میان او و بنیادگرایان - که عموما هم زمانی همراه یا رهبر او بوده اند - نیست. روشنفکران اسلامی شاید زمانی بتوانند پا در جای پای دمکراتها یا سوسیالیستهای مسیحی اروپائی بگذارند که هیچ تفاوت عمده ای با جریان اصلی دمکراسی لیبرال غرب ندارند؛ ولی این تحول

می باید تا پس از بریده شدن رابطه مذهب با اسلحه، پس از پیروزی نیروهای غیرمذهبی منتظر بماند.

در میان مطالب همایون به یک یا دو مطلب در مورد جای مرکزی مسئله ی زن در عرفیگرایی بر می خوریم که در آن علیرغم اختلاف نظرهایی که با دیدگاههای تاریخی دارم ، به نگاه مدرن و امروزی او در اینمورد بر می خوریم. در اینجا نیز بر خلاف بسیاری از سیاسیون محترم که به ذکر بندهایی از این دست : “ما به برابری کامل حقوق زنان... معتقدیم...” ، بسنده می کنند ، ولی در گفتارها و عملکردها و در لابلای مطالبشان با نگاهی شدیداً ضد زن روبرو می شویم ، همایون بروشنی موضع و نگاه خود را روشن می کند ، آنجا که می نویسد:

“... آنچه مسئله زن را در یک جامعه اسلامی فوریت می سازد سودازدگی اسلام در مسئله زن است. ما با یک نظام کامل عبادی- حقوقی سروکار داریم که به زن همچون موجودی در خدمت مرد می نگرد و او را به ملکیت مرد درمی آورد. اصلاً زن به خاطر مرد آفریده شده است؛ از خودش هیچ موجودیتی ندارد؛ ارزشش یا در وفاداری و فرمانبری مرد است(زن خوب فرمانبر پارسا) یا در مادر بودن که بهشت را زیر پای او می گذارد. اهمیت موضوع تا جایی است که در یک جامعه اسلامی، بیشترین انرژی حکومت در مهار کردن زنان و تثبیت حق ملکیت مردان صرف می شود. اگر از یک حکومت اسلامی معمولی فشارش را بر زنان بگیرند ویژگی اسلامی چندانی در آن نخواهد ماند. ویژگیهای اسلامی دیگر نیز در تحلیل آخر به همین کار می آیند(بقیه و ویژگیهای حکومت اسلامی را در این جغرافیای نکبت و ستم و تراژدی که نامش جهان سوم است می توان یافت). پیامدهای چنین نگرش جنسیت مداری را در واپسمانده نگهداشتن عمدی زنان، رواج خشونت مرد به زن، و خشونت بطور کلی، و پامال شدن حقوق کودکان می باید بررسی کرد. این آسیبهای اجتماعی گوشه ای از تصویر بزرگتر است. سیاست و اقتصاد جامعه نیز از نابرابری زنان و مردان آسیب می بینند. تجاوز به حقوق و خشونت به زن زورگویی و بی عدالتی را امری پذیرفتنی می سازد و جهانروایی *universalism* حقوق بشر را، که دمکراسی بی آن ناقص می ماند، سست می کند. ..”

هر چه نوشته های همایون را بیشتر دنبال می کنم ، این پرسش در ذهن من بیشتر شکل می گیرد که چرا کمتر کسی از میان جمهورخواهانی که خود را سکولار می دانند و من بلحاظ نوع نظامی که می پسندم ، می بایست بدانها نزدیکی فکری بیشتری داشته باشم ، خود را با چنین تحلیلهایی که لازمه ی اثبات ضرورت سکولاریسم برای رسیدن به دمکراسی است، مشغول می کند و همچنان به موضعگیریهای روز بروز و تنظیم خود با اسلامیون ادامه می دهند. چرا طرح خواست جدایی دین از دولت را کافی می دانند و به بحثهای اقناعی و استدلالی از این دست که لازمه ی ترویج دمکراسی خواهی است ، تن نمی دهند، چرا طفره می روند.

آنها که می گویند “همه با هم” انقلاب ۵۷ را نمی خواهند تکرار کنند ، چگونه همچنان متحدین خود را در میان اسلام گرایان می جویند . این چگونه جمهوری سکولار و دمکراتیک است که از هم اکنون نجوای رعایت “باورهای اکثریت” سر می دهد، در حالیکه همان اکثریت روبروز به ضرورت جدایی دین از دولت واقف تر می شود. چرا همچنان با “سیاست گام به گام” چشم به اصلاح نظام اسلامی از درون بسته است و چگونه می خواهد تفاوتهای اساسی خواستهای خود را با آنچه حکومت اسلامی برای عرضه کردن دارد، برای عموم روشن نماید. آیا علت نزدیکی خود با “روشنفکران دینی” را در توافق بر شکل نظام توضیح می دهد یا به دمکرات بودن این نیرو و توانایی آن در ایجاد دمکراسی امید بسته است. چرا از طرح صریح خواست سرنگونی حکومت اسلامی هراس دارد. چرا به جای جستجوی متحدین سکولار و دمکرات ، بدنبال متحدین اسلامی یا ملی -مذهبی است که همچنان طرح جدایی دین از دولت را قبول ندارند.

با رجوع به نوشته های همایون ، جوهری را در افکار او می یابم که در نوشته های مصلحت جویانه و مبهم نویسی های “جمهوریخواهان سکولار” نمی یابم و هر چه بیشتر دنبال می کنم ، بیشتر در می یابم که مضمون و محتوای درک ما از دمکراسی از طریق توانایی ما در تحلیل و شکافتن جزء به جزء آن ، در شناخت تاریخی مان و در اخلاق سیاسی مان که منافع ملی را فراتر از دریاچه های تنگ منافع گروهی فرقه ای تعریف می کند، باید جست.

هر چه پیشتر می‌روم، دو نکته برایم برجسته‌تر می‌شود. اول اینکه همایون هم آگاهی و اطلاع وسیعی از تاریخ ایران دارد و هم به ابزار و جوهر فکری دموکراسی که در غرب نطفه بسته است، تسلط دارد. آگاهی تاریخی و ایران‌دوستی او مانع از تاثیر پذیری اش از اندیشه‌ی غربی نشده است. در عین حال بهره‌گرفتن از تجارب دموکراسی غربی و بکارگیری آن در ایران را نه در نفی تاریخ ایران، بلکه گرو شناخت و نقد آن برای رسیدن به آینده‌ی روشن می‌داند. شاید دلیل “ترجمه‌ای” نبودن نوشتارهای همایون در همین تسط او به هر دو ابزار باشد. دوستانی که دیکتاتور بودن شاهان را دلیلی کافی برای دنبال نکردن تاریخ سرزمین خود می‌دانند، هرگز نمی‌توانند منقدان بی‌تعصب باشند. بسیاری از همین دوستان تا چندی پیش بهمین دلیل شاهنامه فردوسی را نمی‌خواندند یا دوست نداشتند، چون آن را تاریخ “شاهان” و نه “مردمان” می‌کردند و بسیاری کوتاهیهای دی